

## بررسی شخصیت پردازی در داستان های یوسف ادریس و جبران خلیل جبران

محمد سعیدیان تبار<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

شخصیت به عنوان اصلی ترین ساختمان روایی در هر داستان نقش به سزایی در روند پردازش پیرنگ و شکل گیری رویدادها و حرکت رو به جلو هر متن روایی دارد و ممکن است در داستان یک شخصیت و یا بیشتر نقش آفرینی کنند و شخصیتی که نقش کلیدی در پیشبرد حوادث دارد شخصیت اصلیست در این پژوهش سعی شده است که با بررسی شخصیت پردازی در داستان های کوتاه یوسف ادریس و جبران خلیل جبران دو نویسنده ادبیات معاصر عرب نحوه بکارگیری این عنصر داستانی را مورد بررسی قرار دهیم که استفاده از شخصیت های واقعی و متوسط جامعه از نقاط اشتراک شخصیت های داستانی ایشان به شمار می آید.

**واژه های کلیدی:** شخصیت پردازی ، یوسف ادریس ، جبران ، جبران خلیل جبران ، داستان کوتاه .

## ۱- مقدمه

ادبیات تطبیقی از شاخه های جدید و جذاب ادبیات معاصر است که امروزه به جهت تنوع مضامینی که دارد مورد توجه بسیاری از پژوهشگران و ادب دوستان واقع شده است. و آنان را بر آن داشته تا تحقیقات گسترده ای را در این زمینه به انجام برسانند. این زیر شاخه ی ادبی، نخستین بار توسط " ویلمن " فرانسوی در سال ۱۸۲۷ شناخته شد و پس از آن بوسیله ی " سنت بوو "، دیگر منتقد مشهور فرانسه رواج یافت. (طه ندا، ۱۳۸۳: ۹). ادبیات تطبیقی در حقیقت انتقال پدیده های ادبی یک ملت به ادبیات دیگر ملت ها است. این انتقال در زمینه های مختلفی همچون واژه ها و موضوعات، تصاویر و قالب های مختلف بیانی، احساسات، عواطف و ... است که به شرط اختلاف زبانی دو نویسنده یا دوشاعر یا دو ادیبی که مورد بررسی واقع می شوند، در حوزه ی ادبیات تطبیقی قرار می گیرد. (همان، ۲۵ و ۲۶) عنصر شخصیت، از عناصر مهم و حیاتی داستان است که نویسندگان خلاق و ماهر جهان با بکارگیری درست و زیبای آن، توانسته اند آثار جذاب و ماندگاری را به عرصه ی ادبیات جهانی عرضه دارند. از جمله ی این نویسندگان یوسف ادریس و جبران خلیل جبران دو نویسنده بزرگ معاصر عرب است. در این پژوهش سعی بر آن است تا با بررسی تطبیقی عنصر شخصیت در برخی داستان های کوتاه و رمان های این دو نویسنده، در بکارگیری این عنصر داستانی مورد بحث قرار دهیم. در ابتدا بصورتی مختصر نگاهی به زندگی، آثار و سبک دو نویسنده خواهیم داشت پس از آن به تعریف شخصیت پرداخته و سپس بررسی داستانهای دو نویسنده را مورد کنکاش قرار می دهیم.

## ۱-۱- پیشینه تحقیق

یوسف ادریس مورد توجه بسیاری از پژوهشگران و منتقدات معاصر قرار گرفته که در ذیل به برخی از آنان اشاره می شود: کتاب (۲۰۰۳) " روایات یوسف ادریس (دراسة بنیویه )" اثر زین الدین نوال. این کتاب، رمانهای الحرام، الغیب، البیضاء، فینیا۶، رجال و ثیران، نیویورک ۸۰ را در سه فصل جداگانه، بررسی کرده است. با اینکه کتاب مدعی بررسی این رمانها از منظر ساختارگرایی بوده اما هیچ تحلیلی ساختاری از این رمانها ارائه نداده بلکه به شرح و توضیح کلی درباره رمانها و رابطه این رمانها با عنصر شهر، روستا و دیگر عوامل خارجی بررسی کرده است. کتاب (۱۹۹۴) " یوسف ادریس و عالمه فی القصة القصیره و الروایه " تالیف عبدالرحمن عوف. این کتاب، نگاهی کلی به تمامی رمانها و داستانهای کوتاه یوسف ادریس دارد. به دلیل ازدیاد موضوعات پژوهش، این کتاب فاقد تحلیل است. پایان نامه (۱۳۹۰) " بررسی سبک ادبی یوسف ادریس در داستان کوتاه " دانشگاه تهران، گروه زبان و ادبیات عربی. این پایان نامه با بررسی سبکی، داستانهای کوتاه ادریس را بررسی و ویژگی زبانی آنها را نیز بیان کرده است. در این میان بررسی ساختاری و محتوایی رمان " حرام " کاری جدید بشمار می آید و درباره یوسف ادریس مورد توجه قرار نگرفته و در نوع خود جدید است. و در زمینه شیوه نویسندگی و سطح هنری آثار جبران مقالات و کتاب های بسیاری تالیف شده است. کتاب های " به باغ همسفران درباره جبران و سپهری (۱۳۸۴) " اثر سید حسین سیدی، " سهراب سپهری و جبران خلیل جبران (۱۳۸۵) " اثر مهدی رامشینی، و مقالات " دین و تکرر گرایی دینی نزد جبران خلیل جبران و سهراب سپهری (۱۳۹۱) " اثر حمید احمدیان و عالیه جعفرزاده و " بررسی تطبیقی انگاره های دینی میان آثار جبران خلیل جبران و سهراب سپهری (۱۳۹۱) " اثر علی اصغر حبیبی از جمله این پژوهش هاست. در این پژوهش های مذکور، شیوه نویسندگی و شاعری، مضامین و دیدگاه های آثار جبران همچون، انگاره

های دینی و عرفای یا مسائلی همچون ابعاد رمانتیکی، نماد و مسائل روان شناختی در آثار او بررسی شده است. مقاله "جلوه های دین در آثار جبران (۱۳۸۳)" اثر مصطفی کمال جو ومقاله "عرفان در آثار جبران خلیل جبران (۱۳۸۴)" اثر علی سلیمی و محمود شهبازی از این جمله اند. همچنین در زمینه شخصیت پردازی، در آثار روانی عربی پژوهشهای انجام شده از جمله: "شخصیت پردازی زن در ادبیات داستانی نجیبکیلانی (۱۳۹۰)" اثر صلاح الدین عبدی و "شخصیت پردازی در رمانهای خوله القزوينی (۱۳۹۱)" اثر انیسه خزعلی و سمیه اونق که نویسندگان در پژوهشهای مذکور به بررسی عنصر شخصیت در رمانها و داستانهای کوتاه عربی پرداخته اند. اما بررسی نگارنده نشان از آن دارد که اغلب پژوهشهای انجام شده درباره آثار جبران، منحصر به جنبه های غیر از مولفه های روایی آثار اوست و تاکنون پژوهشی مستقل که به بررسی عنصر شخصیت و شیوه های شخصیت پردازی باشد صورت نپذیرفته است.

## ۲- یوسف ادريس

یوسف ادريس در ۱۷ مایو سال ۱۹۲۷، در استان شرقیه مصر از پدر و مادری روستایی زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند و برای ادامه تحصیل در رشته پزشکی عازم قاهره گردید. وی نخستین نوشته هایش را در روزنامه "الاهرام" منتشر می ساخت و پس از آنکه به مهارت کافی در نوشتن داستان کوتاه رسید به نوشتن رمان روی آورد. "ارخص اللیالی" اولین داستانی او با موضوعی درباره واقعیت های زندگی اجتماعی و سیاسی مصر در آن دوره بود که در سال ۱۹۵۴ منتشر شد، وی سرانجام در سال ۱۹۹۱ و به جهت ابتلا به سرطان در گذشت. یوسف ادريس از نویسندگان بزرگ مکتب رئالیست در ادبیات مصر می باشد. که در تمامی داستان هایش توجه به اجتماع و زندگی مردم در قالب پرداخت به انواع مشکلات و دردهای گریبانگیر آنها وجود دارد. وی اگرچه تحت تاثیر ادبیات غرب خصوصاً نویسندگانی همچون "چخوف" و "موپاسان" بوده. (عبدالحسین فرزاد میانبری بر ادبیات معاصر عربی). اما سعی نموده است با ایجاد فضای محلی و بکار بردن مضامینی واقعی داستانهایش را با ذوق و سلیقه هموطنانش همخوانی داده و باعث ایجاد صمیمیت در آنها شود. داستان های یوسف ادريس در کنار ملموس بودن مضامینشان، خواننده را به تفکر واداشته و او را در درک معنای مورد نظر نویسنده به تکاپو وامیدارند. در واقع می توان گفت این سخت نویسی یوسف ادريس است که مهارت وی را در میان دیگر ادیبان مصری به اثبات رسانده، و وی را به عنوان نویسنده ای با قدرت تخیل و داستان پردازی فوق العاده، به ادبیات جهانی معرفی می کند. (همان) یوسف ادريس علاوه بر داستان کوتاه و بلند، در زمینه های نمایش نامه و مقاله نویسی نیز دارای تبحر بوده و آثار متعددی از خود به یادگار گذاشته است. و ارخص اللیالی، بیت من لحم، اقتلها، انا سلطان قانون الوجود، مسحوق الهمس از جمله داستانهای کوتاه وی، و الحرام، العیب، البیضاء، العسکری الاسود، رجال وثیران از رمانهایش و الفرافیر، ملک القطن، المهزله الارضیه از جمله نمایش نامه های ایشان میباشد.

## ۳- جبران خلیل جبران

جبران خلیل جبران، ادیب و نقاش لبنانی، صاحب مکتب ادبی جبرانيسم در ادبیات معاصر عرب و از پیشگامان ادبای مهجر. و در ششم ژانویه سال ۱۸۸۳، در خانواده ای مسیحی مارونی که به خلیل جبران شهرت داشتند، در "البشری"،

ناحیه‌ای کوهستانی در شمال لبنان به دنیا آمد. خانواده جبران در ژوئن ۱۸۹۵، به علت فشارهای مالی لبنان را ترک و به ایالات متحده آمریکا رفتند و در بوستون ساکن شدند. جبران در "بوستون" به مدرسه رفت و هوش و ذکاوت بالایی را از خود نشان داد و در دوازده سالگی یادگیری زبان انگلیسی را آغاز کرد. جبران در سال ۱۸۹۸ وارد بیروت شد و به "مدرسه الحکمه" رفت. وی در این دوره، کتاب مقدس را به زبان عربی خواند و با دوستش "یوسف حواییک"، نشریه‌ای به نام "المناره" منتشر کرد که حاوی نوشته‌های آن دو و نقاشی‌های جبران بود. در پانزده سالگی، مدیر گاهنامه‌ی "الحقیقه" شد و در شانزده سالگی، نخستین سروده‌ی او در روزنامه‌ی "جبل" به چاپ رسید و در هفده سالگی، چهره‌ی بزرگانی چون "عطار" و "ابن سینا" و "ابن خلدون" و برخی دیگر از حکما و نویسندگان پیشین را نقش کرد. (حطیط ۱۹۸۷: ۴۳۸) جبران در سال ۱۹۰۵، چکیده‌ای از نوشتارهای خود را در مورد موسیقی در روزنامه "المهاجیر" چاپ کرد. پس از آن، مجموعه‌ای از سروده‌های خود را در کتابی عربی زبان با عنوان "گریه، خنده و توفان ها" منتشر نمود که این کتاب به تازگی با نام "رویا (منظره)، توفان و محبوب" به زبان انگلیسی برگردان شده است. در سال ۱۹۰۶، جبران، کتاب "spirit Brides" خود را که دربرگیرنده‌ی داستانهای کوتاه بود، به چاپ رساند و یک سال پس از آن، دومین سری از همین مجموعه را با عنوان "spirits" "Rebellious" در دسترس خوانندگان قرار داد. جبران در سی و پنج سالگی، نخستین کتاب انگلیسی زبان خود را به پایان رساند و با نام "مرد دیوانه" در دسترس جانبداران خود نهاد. وی در ۱۹۱۰، گنجینه‌ی "آن سوی خیال" را منتشر کرد. "بالهای شکسته"، تنها داستان بلند او در مورد عشق، در سال ۱۹۱۲ در نیویورک به زبان عربی چاپ شد. با وجود همه‌ی این نوشته‌ها و تلاش‌های هنری، هنوز موقعیت جبران به عنوان یک نویسنده در جامعه پابرجا نشده بود، تا اینکه در سال ۱۹۲۳ با انتشار کتاب "پیامبر" و پیشباز فراوانی که در سراسر دنیا از این کار شد، او موقعیت هنری خود را بر جای داشت. از جبران رویهم رفته شانزده کتاب به زبانهای عربی و انگلیسی بر جا مانده است مهم ترین ویژگی رمانتیک و درون گرایانه منحصر به فرد جبران، اقتباس از الگوی کتاب مقدس و بهره گیری از روش خطابی و منبری، تعبیر موعظه گونه و پندآمیز و لحن دعاگونه آن است. تالیفات جبران تجلی شخصیت اوست. این تالیفات، شیرین، خواندنی و اغلب در قالب داستان است. مکان وقوع حوادث، روستاهای لبنان است و قهرمانها از میان روستاییان کشاورز و چوپان میباشند که سادگی و فقر از خصوصیت ویژه آنهاست. او در کنار سبک رمانتیک، از سبک سمبولیسم یا رمزگرایی در بسیاری از جاها استفاده میکند از این رو تاریخ نویسان ادب عربی، تبلور مکتب رمزی در ادبیات عرب را از سوی جبران میدانند. موضوع داستانها و مقالات اومسائل قومی، اجتماعی، فکری و هنری یعنی چهار گرایشی است که ویژه ادب معاصر میباشد. (الناعوری، ۱۹۶۱: ۵۴-۵۵).

#### ۴- شخصیت پردازی و شیوه های آن

"شخصیت پردازی"<sup>۱</sup> "به خلق عینی و تصویری اشخاص در داستان گفته میشود. (اتش سودا، ۱۳۸۴: ۴۹۹). این تصاویر در جهان داستان باید برای مخاطب واقعی جلوه کنند. (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۸۵). تا شخصیتی باور نکردنی و پذیرفتنی خلق گردد چرا که شخصیتهای باورپذیر در داستان باعث میشوند تا خواننده داستان را بهتر بپذیرد و راحت تر قبول کند. (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۶۱). فورستر در این باره میگوید: همانطور که مردم در عرصه زندگی به اطلاع از سرنوشت افرادی

<sup>۱</sup> characterization

که آنها را می‌شناسد رغبت بیشتری دارند، داستان نویس نیز با مدلسازی از زندگی قصد میکند شناختی از ادم و شخصیت‌های داستان ارائه دهد تا خواننده با علاقه سرگذشت آنان را تعقیب نماید. (فورستر، ۱۳۸۴: ۸۵). از طرفی "داستان نویس برای آنکه شخصیت‌های داستانش را خوب به خواننده بشناسد باید او را نسبت به خصوصیات ظاهری و اخلاقی شخصیت‌های داستانش تا حدی که به کار داستان می‌آید آگاه سازد. این عمل را شخصیت پردازی می‌گویند". (عابدی، ۱۳۷۵: ۶۹).

### شیوه های شخصیت پردازی را میتوان به دو دسته کلی تقسیم نمود

**شخصیت پردازی مستقیم / توصیفی:** در این شیوه رک و صریح و شرح یا با تجزیه و تحلیل میگوید شخصیت او چگونه آدمی است و یا به طور مستقیم از زبان کس دیگر در داستان شخصیت را معرفی میکند. (لارنس، ۱۳۶۹: ۴۸). بنابراین در شیوه توصیفی نویسنده خود وظیفه شناساندن شخصیت به خواننده را بر عهده دارد، حال این وظیفه را به یاری راوی انجام میدهد و یا به یاری یکی از شخصیت‌های داستان. توصیفات نویسنده در این شیوه به دوگونه است: توصیفات جسمانی و توصیفات اخلاقی.

**شخصیت پردازی غیر مستقیم / نمایشنامه ای:** در این شیوه نویسنده به خواننده فرصت میدهد براساس رفتار، گفتار و اندیشه شخصیت درباره وی قضاوت کند. پس وظیفه شناساندن شخصیت برعهده خود او است. در این میان عواملی وجود دارند که نویسنده در آن نقش دارد مانند انتخاب نام و توصیف محیط و عواملی که داستان نویس در شخصیت پردازی غیر مستقیم از آن یاری میگیرد عبارتند از: کنش (اعمال)، گفتار، محیط و نامگذاری.

**شخصیت پردازی از طریق کنش:** اعمال شخصیت به طور غیر مستقیم بیان کننده ویژگی های او است، زیرا کنش و واکنش ها از عالم درون فرد پرده بر میدارند. کنش به دو دسته تقسیم می شود: نخست کنش عادی. مراد از آن عملی است که مرتب تکرار میشود و دوم کنش غیر عادی، مقصود کنشی است که فقط یک بار اتفاق می افتد. (نک: اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۵).

**شخصیت پردازی از طریق گفتار:** سیما داد در تعریف گفت و گو مینویسد: "گفت و گو گفتار شخصیتها است که ممکن است میان اشخاص داستان رد و بدل شود و یا در ذهن شخصیت واحدی تحقق یابد". (داد، ۱۳۷۸: ۲۵۴). پس گفت و گو بر دو گونه است: گفت و گوی بیرونی (دیالوگ) و گفت و گوی درونی (منولوگ). با تکیه بر گفت و گو میتوان به عقاید شخصیتها پی برد، زیرا همانطور که ارسطو معتقد است آنچه اشخاص بر زبان می آورند نماینده فکرا آنها است همچنین نباید از یاد برد که زبان گفتگو در معرفی شخصیتها نقش دارد، زیرا شیوه سخن گفتن هر شخصیت با دیگری متفاوت است.

**شخصیت پردازی از طریق محیط:** محیط داستان عبارت است از فضای پیرامون شخصیت. با توصیف شرایط حاکم بر زمان و مکان داستان می توان به معرفی شخصیت کمک کرد. البته این توصیف می تواند ظاهری و یا توصیف معنوی باشد.

**شخصیت پردازی از طریق نامگذاری:** نام شخصیت میتواند سرنخی باشد که خواننده را به سوی ویژگیهای شخصیت راهنمایی کند. به اعتقاد فیلیپ هامون نشانه شناس بزرگ فرانسوی در مقاله "نشانه شناسی شخصیت‌های داستانی" چهار نوع رابطه میان نام و شخصیت وجود دارد: ارتباط بصری (با دیدن ظاهر نام یکی از ویژگیهای شخصیت در ذهن تداعی میشود مثلاً اگر نام فرد چاق با حرف o آغاز شود واژه obese به معنای چاق را به یاد می آورد) ارتباط آوایی (ارتباط میان نام و وی

ژگی های شخصیت از طریق موسیقی وازه انجام می شود ) ارتباط از نظر تولید آوا . در اسم های نمادین باید سرگذشت فرد تاریخی یا اسطوره ای در تحلیل شخصیت مورد توجه قرار بگیرد . ( نک : اخوت ، ۱۳۷۱ : ۱۳۴ - ۱۳۲ ) .

اکنون و پس از آنکه به تعریفی کلی از شخصیت رسیدیم به بررسی شخصیت های داستانی در مجموعه " العواصف " از جبران خلیل جبران و مجموعه " مسحوق الهمس " از یوسف ادیس می پردازیم .

## ۵- مجموعه " العواصف " :

العواصف آخرین کتاب عربی جبران محسوب میشود که در آن ، مجموعه داستانهای کوتاهی را در موضوعات مختلف نگاشته است . جبران در این کتاب برای انتقال مفاهیم ذهنی و دیدگاه های خود که عمدتاً رمانتیکی هستند از عناصر داستانی همچون پیرنگ ، گفتگو ، زاویه دید ، صحنه ، فضا و شخصیت بهره میبرد . در این میان ، نویسنده توجه خاصی به عنصر شخصیت و شیوه های شخصیت پردازی داشته است . جبران در پردازش شخصیت های داستانهای مجموعه العواصف با در نظر گرفتن ظرف زمانی تاحد قابل قبولی موفق بوده است . در داستانهای کوتاه مجموعه العواصف دو نوع روایت و زاویه دید متفاوت وجود دارد . در نوع اول ، داستان به وسیله شخصیت اصلی داستان یا یکی از شخصیت های حاضر در داستان روایت میشود و در نوع دوم ، داستان به وسیله فرد سومی که بیرون از محیط داستان است بیان میشود . در آن دسته از داستانهای این کتاب که از راوی اول شخص استفاده شده در هر داستان فقط دو شخصیت اصلی قابل مشاهده است . شخصیت اول که همان راوی داستان است و در حقیقت در حکم شخصیت همراز و شخصیت مقابل برای شخصیت دیگر قرار میگیرد . زیرا از یکسو شخصیت روبرو به وی اعتماد کرده و اسرار خود را برای او بازگو میکند و از سوی دیگر باعث میشود تا شخصیت روبرو بهتر و برجسته تر به ظهور برسد . اما شخصیت دیگر که در روبرو قرار دارد به مثابه شخصیت اصلی داستان است که نویسنده سخنان و فکر خود را از طریق گفتگوهای او در خلال داستان بیان میکند به مانند شخصیت " یسوع الناصری " در داستان " مساء العید " یا شخصیت " یوسف الفخری " در داستان " العاصفه " به نظر میرسد سخنانی که این دو شخصیت ( یسوع الناصری و یوسف الفخری ) در داستانها بیان میکنند درحقیقت جهان بینی خود نویسنده است . به عنوان نمونه در داستان " مساء العید " راوی داستان که در سرگردانی خود به فردی که همان " یسوع الناصری " است بر میخورد با او به صحبت مینشیند ، و این گونه از رفتار خودخواهانه ثروتمندان با بیچیزان و برخورد متکبرانه توانمندان با ناتوانان از یک حقیقت دردناک اجتماعی سخن میگوید : " قلت ان القوم فی هذه المواسم یعطف بعضهم علی بعض ، فالغنی یذكر الفقیر و القوی یرحم الضعیف . فاجاب نعم ، و ما رحمہ الغنی بالفقیر سوی نوع من حب الذات ، و لیس انعطاف القوی علی الضعیف الا شکلا من التفوق و الافتخار " . ( خلیل جبران ، ۲۰۰۲ : ۴۸۸ ) . " گفتم مردم در چنین روزی به همدیگر مهر میورزند ، مردمان دارا بینوایان را مینوازند و توانمندان به ناتوانان مشفقانه مینگرند . پاسخ داد : آری رحمتی که ثروتمندان به بینوایان می آورند درخودخواهی آنها ریشه دارد و مهری که فرد توانمند بر بینوا ارزانی میدارد فقط نوعی غرور و فخر فروشی است " . در داستان " العاصفه " شخصیت " یوسف " جامعه بشری را با مردی بیمار مقایسه میکند که پس از کشتن جنون آمیز پزشک خود چشمانش را بسته است . یوسف در ادامه سخنانی را عنوان میکند که اعتقاد قلبی نویسنده است : " فاجاب متهیجا : نعم باطله هی المدنیه و باطل کل شیء فی ها . فما الاختراعات و الاكتشافات سوی الاعیاب یتسلی بها العقل و هو فی حاله الملل و الضجر و ما تقصیر المسافات و تمهید الجبال و الاودیة و التغلب علی البحار و الفضا غیر اثمار غشاشه مملوءه بالدخان لاترضی العین و لا تغذی

القلب و لا ترفع النفس. ( همان : ۵۱۹ ). " با هیجان پاسخ داد : آری ، مدنیت و هرآنچه با خود دارد پوچ است ، اختراعات و اکتشافات تنها بازیچه هایی هستند که خرد با آن آرام میگیرد و خود در ملولیت و زجراست . راه های دور را کوتاه کردن و هموار ساختن کوه ها و دره ها و چیره شدن بر دریاها و فضا ، فقط به میوه هایی فریبنده می ماند که سرشار از دودند و دیده را خرسند و دل را تغذیه نمیکنند و جان را به اوج خویش نمیرسانند " . در این بخش از داستان ، جبران از زبان شخصیت ، تنفر خود از زندگی در شهرهای بزرگ را بیان میکند که در آثار وی و همه رمانتیکها یک درونمایه محوری است . در واقع او در داستانهایی که مینگارد و شخصیتهایی که خلق میکند در پی ذکر حوادث و وقایع جالب و شنیدنی با هدف سرگرمی خواننده و بازی با الفاظ چشم نواز و معانی دل انگیز نیست بلکه هدفش این است که در لابه لای داستان از زبان قهرمان یا خود که راوی یا شاهد ماجراست به ارائه افکار و دیدگاه های خویش پیرامون مسائل مختلف اجتماعی و چالش های پیش روی انسان دوران خود بپردازد. در بخش دیگری از داستانهای این مجموعه که از راوی سوم شخص ( از نوع دانای کل) استفاده شده است طیف گسترده ای از شخصیتها قابل مشاهده است . در این شیوه راوی فرصت کافی دارد تا لحظه به لحظه در کنار شخصیتها باشد و آنها را همچون عروسکی طبق میل خود حرکت دهد. بر این اساس داستانهایی که دارای زاویه دید سوم شخص اند در این اثر از نوع شخصیتی بیشتری در قبال داستانهای با راوی اول شخص برخوردارند. ( عبدالمحسن ، ۵۴: ۲۰۱۱).

#### ۵-۱- انواع شخصیت ها در مجموعه العواصف

شخصیت ساده و جامع : معروف ترین تقسیم بندی در باب انواع شخصیت را " مورگان فورستر"<sup>۲</sup> در کتاب جنبه های رمان انجام داده است . او در این تقسیم بندی ، شخصیتها را به دو دسته جامع و ساده تقسیم نموده است . از نظر او " شخصیت ساده "<sup>۳</sup> شخصیتی است که در بهترین شکل خود گرد یک فکر یا کیفیتی واحد ساخته میشود و میتوان آنرا در جمله ای بیان کرد . اما " شخصیت جامع "<sup>۴</sup> را شخصیتی میداند که بیشتر از یک عنصر در آن وجود داشته باشد . ( فورستر ، ۱۳۸۴ : ۹۴ ). جبران در داستانهای کوتاه کتاب العواصف هر دو نوع شخصیت جامع و ساده را به کار گرفته است. شخصیتهای فرعی در اغلب داستانهای این مجموعه شخصیتهای ساده ای هستند و همواره از خود یک رفتار نشان میدهند. این نوع شخصیتها تک بعدی هستند ، افکار متنوعی ندارند و به سرعت توسط خواننده قابل تشخیص اند . ( نجم ، ۱۹۶۳ : ۱۰۳ ). در این داستانها بیشتر از یک یا دو شخصیت نسبتا جامع دیده نمیشود و این بدین سبب است که داستانهای کوتاه به سبب محدودیت حجم و گستره رویدادها و صحنه ها ، مجال و میدان کمتری برای شخصیت پردازی در اختیار دارند بنابراین استفاده از شخصیتهای ساده باعث صرفه جویی زمانی در پردازش شخصیتها میشود. در مجموعه العواصف هر دو نوع شخصیت پویا و ایستا قابل مشاهده است . تمامی شخصیتهای فرعی ایستا هستند چرا که در طول داستان و چه در پایان آن هیچ تغییر محسوسی در آنها مشاهده نمیشود و به عبارتی اصلا به آنها مجالی داده نمیشود که تغییری از خود پدیدار سازند.

<sup>۲</sup> Edward morgan forster

<sup>۳</sup> Flat character

<sup>۴</sup> Round character

در داستان " السم فی الدسم " ، " سوسن برکات " و همسرش " فارس الرحال " شخصیت های ایستا هستند . سوسن زنی پاکدامن است : " اعلم ان زوجتی سوسن طاهره الذیل " . " میدانم که همسر من سوسن پاکدامن است " . او علی رغم روی دادن اتفاقاتی در داستان تا پایان پاکدامن میماند. ( خلیل جبران ، ۲۰۰۲ : ۵۵۴ ) . فارس نیز فردی ایثارگر و از خود گذشته است که به خاطر حفظ پاکدامنی همسرش و دوستش ، " نجیب مالک " که گویا پیش از ازدواج فارس با سوسن بین نجیب و سوسن عشق و علاقه وجود داشته و پس از ازدواج ، فارس متوجه این علاقه میشود به تنهایی و برای همیشه از روستا میرود تا این دو عاشق به هم برسند . این از خود گذشتگی تا پایان داستان همراه اوست : " اخی نجیب ! انا اترک هذه القرية لان وجودی فی ها یجلب التعاسة لک و لزوجتی و لی ایضا ، انا اعلم انک شریف النفس تترفع عن خیانه صدیقک و جارک " ، " برادرم نجیب ! من این روستا را ترک میکنم . زیرا وجودم در آن موجب بدبختی تو و همسر من میشود . من میدانم که تو انسانی شریف هستی که به دوست و همسایه اش خیانت نمیکند " . ( همان ) . در این مجموعه برخی از شخصیت های اصلی را میتوان جزء شخصیت های پویا به حساب آورد ، مانند شخصیت " خوری سمعان " در داستان " الشیطان " یا شخصیت راوی در داستان " حفار القبور " در شخصیت هایی که نام برده شد پویایی و تحرک و دگرگونی آدمی که جزو جنبه های انسانی است به نحوی مطلوب به نمایش گذاشته شده است . حوادث بر آنان تاثیر گذارند و آنان را دگرگون میسازند و باعث ایجاد تحولات روحی ، رفتاری و اجتماعی در آنان میشوند . این نوع شخصیت ها ، احساسات و عواطف پیچیده ای دارند ، در اغلب کشمکشها حضور دارند و معمولاً شخصیت محوری یا قهرمان هستند. ( عبدالخالق ، ۲۰۰۹ : ۴۵ ) . در داستان " حفار القبور " هنگامی که سخن گفتن شخصیت راوی با شبح به اتمام میرسد ، دیگر نگرش شخصیت راوی به مانند نگرشش در اول داستان نیست و او به دنبال کاری میرود که شبح از او خواسته است . او در آغاز داستان شاعری است که نسبت به خانواده خود بسیار پای بند و دوستدار زن و فرزندان خویش است و بدون آنها احساس بدبختی و از دست دادن سعادت میکند : " قلت لیس لی طاقه علی الوحده و الانفراد ، فقد تعودت لذه العیش بین زوجتی و صغاری ، فان ترکتهم السعاده " ، " گفتم من توانایی تنهایی را ندارم زیرا من به لذت زندگی میان همسر و فرزندان کوچکم عادت نموده ام و اگر آنها را ترک کنم خوشبختی مرا رها خواهد نمود " . ( خلیل جبران ، ۲۰۰۲ : ۴۳۰ ) . اما در ادامه دگرگون میشود او تحت تاثیر حرفها و دلایل شبح قانع شده و با تغییر دیدگاهش نسبت به مسائل ، زنش را طلاق میدهد و به هر یک از بچه هایش بیلچه ای میدهد تا به شغل کندن قبر بپردازد : " و فی الیوم التالی طلقت امراتی ... ثم اعطیت کل واحد من اطفالی رفشا و محفرا و قلت لهم : اذهبوا و کلما رایتم میتا واروه فی التراب . و من تلک الساعه الی الان و انا احفر القبور " . " روز بعد ، زنم را طلاق دادم ... سپس به هریک از کودکانم بیلچه و تیشه ای دادم و به ایشان گفتم : بروید و هر زمان که مرده ای دیدید ان را خاک کنید . از ان ساعت تا کنون من قبر میکنم " . ( همان ، ۴۳۴ ) . جبران در پردازش شخصیت های داستانی اش توجه ویژه ای به توصیف ظاهری شخصیتها داشته است . در داستان " السرجین المفضض " در توصیف ظاهری شخصیت اصلی داستان " ادیب افندی " به گونه ای جزئیات ظاهری این شخصیت آورده شده و ترسیم گردیده که گویی روبروی خواننده ایستاده است : " فتی فی السابعة و العشرین من عمره ، ذو انف کبیر و عینین صغیرتین و وجه قدر و یدین ملطختین بالحبر و اظافر محشوه بالاوساخ . اما ملابسه فممزقه الاطراف و علی حواشی ها بقع من الزيت و الدهن و القهوه " ، " جوانی است بیست و هفت ساله با بینی بزرگ و چشمانی کوچک و صورتی کثیف و دستانی اغشته به مرکب و ناخنهایی پر از چرک ، لباسهای پاره و به حواشی ان لک های روغن و چربی و قهوه چسبیده است " . ( خلیل جبران ، ۲۰۰۲ : ۴۸۰ ) . البته بعضی از شخصیت های اصلی نیز در این مجموعه جزو شخصیت های ایستا محسوب میشوند مانند اشخاص داستانی " السرجین المفضض " ، " فلسفه المنطق " ، " العاصفه " ، " البنفسجه الطموح " و " مساء العید " . اگر چه تغییرات



جزئی در احوال اشخاص این داستانها در طول روایت ممکن است بوجود آمده باشد اما این تغییرات انقدر نیست که آنها را به شخصیت‌هایی پویا و متحول بدل گرداند. بنابراین میتوان بدین نتیجه دست یافت که در داستانهای این مجموعه، شخصیت‌های ایستا در قیاس با شخصیت‌های پویا از بسامد بیشتری برخوردارند که علت این امر را باید در محدودیت زمانی داستانها، عدم ارتباط آنها با یکدیگر، تک حادثه‌ای بودن داستانها، توجه بیشتر نگارنده به پیام اثر تا بیان سیر روایی آن و از همه مهمتر، محدودیت ابزارهای شخصیت پردازی به سبب ویژگی "فشرده‌گی و ایجاز در داستان کوتاه" جستجو نمود. (المومنی، ۲۰۰۹: ۳۲).

#### ۶- مجموعه "مسحوق الهمس":

۱-النداهه: شخصیت اصلی داستان "فتحیه" است. شخصیتی منحصر به فرد که از زندگی ساده و بی آرایش روستایی به زندگی پرزرق و برق و متلاطم شهری، روی آورده است. یوسف ادريس در این داستان در کنار پرداختن به شخصیت اصلی، به اشخاص دوم و سوم داستان نیز توجه کرده و داستان را در گرو وجود تمامی اشخاص خود قرار داده است. وی همچنین علاوه بر شخصیت‌های ظاهری از وجود ندایی درونی نیز سخن گفته و آن را به مثابه ی فردی قرار داده که دائما به "فتحیه" وقوع حادثه‌ای را خبر میدهد. "بالله ان الهاتف الذی يهتف بها ويؤكد ان مقامها سيكون في القاهرة عنده حق ... فهى ... كما يوكد لها الكل ليست مخلوقه لتغرز من طلعه الشمس الى مغيبها فى الطين ... ان جسدها الابيض الناصع البياض مخلوق لليندر... و حلاوتها من حلاوه مصر..." به خدا سوگند حق با ندا دهنده درونی اش است که به اون میگوید و تاکید می کند که جایگاهش در شهر خواهد بود... او... همانطور که همگی تاکید میکنند برای اینکه از طلوع آفتاب تا غروب آن در گل فرو برود، خلق نشده است ... همانا تن سفید درخشان او برای شهری بندری آفریده شده ... و زیبایی او از زیبایی شهر است. (یوسف ادريس، ۱۹۷۰: ۱۸). شخصیت پردازی نویسنده از ظاهر و درون اشخاص گزارشی است و با توصیفات راوی خواننده با اشخاص و محیط داستان، آشنا میشود.

۲-مسحوق الهمس: تنها شخصیت داستان راوی است که نویسنده هیچگونه اطلاعی از او، از قبیل خصوصیات ظاهری و درونی، علت به زندان افتادنش و ... به ما نداده است. و ما تنها با گفته ها و خیال پردازی های او آشنا هستیم و دیگر هیچ.

۳-معجزه العصر: شخصیت اصلی داستان موجودی تخیلی و منحصر به فرد است که از تخیل نویسنده بوجود آمده است. شخصیتی که به امید دگرگون کردن جهان و تحول آن آمده، اما بی توجهی زمینی ها او را سر خورده ساخته و حتی به فکر خودکشی نیز انداخته است. "و فى غضبته راح يبحث بسرعه عن وسيلة اخرى يقضى بها على نفسه، لم امامه الا ان ينام فوق قضيب السكه الحديد و ينتظر القضاء تحت عجلات القطار، و لكن القضاء لم يحل، فالهواء الناتج عن القطار القادم تكفل بنفخه حتى طار من فوق القضيب و استقر كالريشه، على الزلط..." (همان، معجزه العصر فص ۱۰۴).

در حین عصبانیتش به دنبال وسیله دیگری میگشت تا خود را با آن بکشد، و در مقابل خود چاره‌ای جز آنکه خودش را بر روی ریل راه آهن قرار دهد و منتظر از بین رفتنش زیر چرخ های قطار باشد، نداشت اما مرگ نیامد، چرا که هوای برآمده از نزدیک شدن قطار او را از روی ریل براند و او همچون ریشه‌ای بر روی سنگ ریزه های اطراف قرار گرفت. اشخاص دیگر داستان در

سایه شخصیت اصلی نمود دارند و نویسنده بصورت جداگانه ای به آنها نپرداخته است. شخصیت پردازی نویسنده نیز گزارشی است و از میان توصیفات اوست که خواننده با شخصیت اصلی، دیگر اشخاص داستان و محیط آن آشنا می شود.

۴-عملیه الکبری: شخصیت اصلی داستان " عبدالرووف " پزشکی است که در ابتدای آشنایی با او، از ناآرامی های درونی اش در سرخوردگی از رشته پزشکی و سپس علاقه دوباره او به این رشته با خبر میشویم. نویسنده درحقیقت با طرح این مسئله، دودلی و نگرانی شخصیت اصلی را بازگو کرده و از همان ابتدا به خواننده میفهماند که با شخصیتی بیثبات روبرو است. " عبدالرووف "، به جهت ناآرامی درونی که در ابتدای داستان از او شاهد بودیم احساساتی که به هنگام مرگ بیمار در درونش بوجود آمده بود، نمیتواند نمونه ای از اشخاص تیپ باشد. بنابراین میتوان او را شخصیتی منحصر به فرد دانست که در کنار دلایل امده رفتار مسالمت آمیز و دوستانه او با دکتر " آدهم "، پزشکی که تمام کارکنان و پزشکان بیمارستان از او دل خوشی ندارند، همچنان پشتکار وی در یادگرفتن سریع مهارتهای جراحی ( که موجب حسودی همکارانش نسبت به او می شد)، منحصر به فرد بودن شخصیتش را بیشتر نشان میدهد. " کانت شهره الاستاذ ادهم اذن کرئیس لا یرحم تکاد تعادل شهرته کاستاذ جراحه ممتاز، ولان اطباء الامتياز يحتلون ادنی مرتبه فی سلم المستشفی الطبقی فنصیبهم من شتائمہ و لکزاته وافر، و معاملته لهم اسوا بکثیر من معاملته للمرضات. " ( همان، العمليه الکبری، ص ۱۳۳).

آوازه بی رحمی استاد " آدهم " نیز همچون آوازه و شهرت او به عنوان استاد ممتاز جراحی بود. و از انجاییکه پزشکان خصوصی در پایین ترین طبقه بیمارستان قرار دارند، نصیب آنها از سب و شتم و تحقیر دکتر " آدهم " فراوان بود و رفتار دکتر با آنها بسیار بدتر از پرستارها و ... بود. یوسف ادريس در این داستان نیز در کنار شخصیت اصلی، به شخصیت فرعی ( دوم ) داستان دکتر آدهم توجه کرده و او را به عنوان یکی از شخصیت های مهم داستان قرار داده است. شخصیت پردازی نویسنده گزارشی است و خواننده با توصیفات راوی وارد فضای داستان می شود.

رمان العسکری الاسود: افراد داستان ( غیر از شخصیت اصلی ) اشخاصی تیپ و نماینده قشر خاصی از جامعه مصر یعنی پزشکان سیاسی مسلک هستند، شخصیت اصلی داستان " شوقی "، پزشکی است که به جهت نظریات سیاسی اش ( و به گفته نویسنده بدون توجیه و دلیل منطقی ) دستگیر شده و زیر شکنجه های فراوان، امنیت بشر خود را از دست داده است. این شخصیت از تیپ فراتررفته و با پیچ و خمی که در زندگی اش اتفاق افتاده، میتوان او را شخصیتی منحصر به فرد دانست که پس از چندین ماه تحمل درد و رنج زندان و شکنجه های متوالی، اکنون به جامعه بازگشته است. " شوقی " شخصیتی پیچیده است که راوی درحل بحران پیش آمده برای او، به مرز سرخوردگی و یاس میرسد و تنها میتواند فرضیات و حدسهایی درمورد عملکرد او و چرایی تغییر رفتار و وضعیتش مطرح سازد. فرضیاتی که درنهایت درستی آنها تایید میشود و " شوقی " با بازگشت تقریبی به وضع پیشین خود مهر صحت برآنها میگذارد. " ان الخلاف بین شوقی الجديد و بقیه الناس یکمن عمیقا، اعمق من طبقات التصوف، هناك حیث تدرك ان شوقی و ان ظل ظواهره بشرا، فهو فی حقیقته لم يعد یمت الی البشر و لا الی انواع الادمین المتعارف علیها من عقلاء او مجانبین او مرضی او شواذ. با استطاعتک ان تقول انه خرج لیكون نوعا جدیدا قائما بذاته ... فهو لا یحیا لیتکثر او یبقی او یتطور، و انما دافعه للحیاه کان ان یهرب او یفر " . ( یوسف ادريس، العسکری الاسود، ص، ۴۲ و ۴۱).

تفاوت میان شوقی جدید و بقیه مردم، تفاوتی عمیق است، عمیق تر از درجات تصوف. شوقی اگر چه در ظاهر، خصوصیات ادمیان را داراست اما در حقیقت نسبتی با هیچ انسانی بلکه با انواع ادمیانی که شناخته شده اند از قبیل دانایان یا دیوانگان یا

بیماران یا دیگران ندارد. میتوان گفت که او از زندان آزاد شده تا موجودی تازه و متکی به خود باشد. او برای ادامہ نسل یا باقی ماندن یا پیشرفتش زندگی نمیکند، بلکه هدف او از زندگی آن است که فرار کند یا بگریزد. نویسنده در کنار شخصیت اصلی، شخصیت دوم داستان را نیز مورد بررسی و کنکاش قرار داده و او را همپراز افراد معمولی و یا افراد مریض یا جن زده نمیداند بلکه او را همچون مرده ای متحرک با چشمانی از حدقه درآمده به تصویر میکشد که یکباره با ضجه های خود محیط را به لرزه در می آورد. "الزنفلی" را نیز میتوان در شمار شخصیت های پیچیده قرار داد که تغییر یکباره آنها و دد صفت شدنشان (بر عکس شوقی که سکوت را برای کناره گرفتن از اطرافیان انتخاب کرده بود) را میتوان نشانه ای از عدم امنیت بشری آنان دانست. "نظرات عباس لم تکن مریضه او متوهجه او مجنونه، کانت ساکنه سکونا مستمرا لسکون الموت، و شامله ایضا... فی الحقیقه کان سکوتها المستمر و شمولها و امتدادها يجعل النظرات کسطح بحر لا یتحرک". (همان، ص ۸۳ و ۸۲). نگاه های عباس بیمار یا پریشان یا دیوانه نبود. بلکه آرام در آرامش مداوم و ثابت و گسترده همچون سکون مرگ بود. در حقیقت سکوت همیشگی و امتداد نگاه های عباس، نگاهش را همچون آب دریا، بیحرکت گردانده بود.

## ۷- نتیجه گیری

یوسف ادريس و جبران خلیل جبران دو نویسنده معاصر عرب میباشند که در پرداخت اشخاص داستانی خود، استفاده از شخصیت های واقعی و متوسط جامعه را برای بازتاب مشکلات گریبانگیر این طبقه مورد توجه قرار داده اند و در آثار خود مسائل اجتماعی و مشکلات جامعه را ترسیم می کنند و به این ترتیب بر صمیمیت داستانی های خود افزوده و آنها را به آثاری ماندگار در ادبیات کشور هایشان و بلکه در ادبیات جهانی تبدیل نموده اند. توجه به شخصیت های واقعی از نقاط مشترک داستان پردازی آنان به شمار می آید. و شخصیت ها به گونه ای واقعی هر کدام ترکیبی از خوبی و بدی هستند و میتوان شخصیت پردازی آنان را اینگونه بیان کرد: ۱- یوسف ادريس در پرداخت شخصیت های داستانی خود تنها به وجود یک شخصیت اکتفا نکرده و افراد بسیاری را در داستان هایش وارد می کند، وی بصورتی جداگانه به زندگی و خصوصیات هر کدام از این افراد میپردازد. رمان "العسکری الاسود" را میتوان نشان از تمرکز نویسنده بر شخصیت های فرعی داستان دانست. همچنین جبران در پردازش شخصیت ها فقط به ویژگی ظاهری اکتفا نمیکند بلکه به توصیف ابعاد درونی شخصیت ها نیز میپردازد و همانگونه که در داستان ادیب افندی به گونه ای جزئیات ظاهری این شخصیت آورده شده و ترسیم گردیده که گویی روبروی خواننده ایستاده است. عواطف و احساساتی چون غم و شادی، عشق و نفرت، کینه و حسد و... را در حالات مختلف به شیوه های گوناگون نمایش میدهد.

۲- یوسف ادريس نویسنده ای واقع گرا بوده و شخصیت پردازی او اگر چه در داستان هایش نمایشی است اما او در کنار بازگویی خصوصیات ظاهری افراد داستان، از درون آنها غافل نمانده و گاه تنها درون شخصیت را برای خواننده مجسم مینماید "مسحوق الهمس" نمونه توصیف ظاهری اشخاص داستان خلاصه میشود و در آن توجه چندانی به خصوصیات درونی شخصیت های داستانی وجود ندارد. جبران در داستان های خود از شخصیت های کمتری استفاده میکند. این شخصیت ها بر دو نوع ایستا و پویا هستند. جبران به دو روش مستقیم و غیر مستقیم به توصیف شخصیت ها می پردازد، ولی بیشتر از روش مستقیم استفاده میکند. او همچنین در تحلیل شخصیت ها، بیشتر به توصیف ظاهر آنها میپردازد. حوادث در داستان ها، منطقی هستند و در مجموعه او معمولاً بیشتر از یک شخصیت نسبتاً جامع در میان سایر شخصیت ها وجود ندارد و دیگر اشخاص، شخصیت

های ساده و تک بعدی هستند. مانند شخصیت " خوری سمعان " در داستان " الشیطان " پویایی و تحرک و دگرگونی آدمی که جزو جنبه های انسانی است به نحوی مطلوب به نمایش گذاشته شده است و حوادث بر آنان تاثیر گذارند و آنان را دگرگون می سازند.

عواملی چون لحن یکسان شخصیتهای متفاوت در گفتگوهای داستان و دخالتهای غیر ضروری و حضور غیر فنی نویسنده در روند داستانها و همچنین شعار دادن نویسنده از زبان شخصیت های داستان را میتوان از ضعفها و سستی های شخصیت پردازی در برخی از داستان ها قلمداد کرد.

## منابع

۱. آتش سودا ، محمد علی ، ۱۳۸۴ ، داستان امشب ، تهران : اسیم ، چاپ اول.
۲. ادريس ، يوسف : العسکری الاسود ، دار مصر للطباعة ، ( سعيد جوده السحار وو شرکاء ) بی تا .
۳. ادريس ، يوسف ، مجموعه مسحوق الهمس ، ط ۲ ، دار الطليعه للطباعة و النشر ، بیروت ، ۱۹۷۰.
۴. حطیط - کاظم: اعلام و رواد، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۷، ص ۴۳۹ ; جبران جبران خليل: المجموعه الكامله.
۵. خالد، جبران الفيلسوف ، بیروت ۱۹۸۳م.
۶. خليل جبران ، جبران ، ۲۰۰۲ ، المجموعه الكامله لمولفات ، بیروت : دارالجیل.
۷. داد ، سیما ، ۱۳۷۸ ، فرهنگ اصطلاحات ادبی ، چاپ سوم ، تهران : مروارید.
۸. عابدی ، داریوش ، ۱۳۷۵ ، پلی به سوی داستان نویسی ، چاپ دوم ، تهران : مدرسه.
۹. عبدالخالق ، نادر احمد ، ۲۰۰۹ ، الشخصیه الروانیه بین علی احمد باکثیر و بجیب الکیلانی . بیروت : العلم و الايمان للنشر.
۱۰. عبداللهیان ، حمید ، ۱۳۸۱ ، شخصیت و شخصیت پردازی در داستان معاصر ، تهران : آفتاب ، چاپ اول.
۱۱. عبداللهیان ، حمید ، ۱۳۷۸ ، درباره ادبیات داستانی : داستان و شخصیت پردازی ، ادبیات داستانی ، تهران.
۱۲. عبدالمحسن ، محمد حسن ، ۲۰۱۱ ، النبیه السردیه فی روایات صبحی فحماوی . القاهره : دار الحوار للنشر و التوزيع.
۱۳. فورستر ، ادوارد مورگان ، ۱۳۸۴ ، جنبه های رمان . ترجمه ابراهیم یونسی ، تهران : نگاه ، چاپ پنجم.
۱۴. کاظم حطیط ، اعلام و رواد فی الادب العربی ، بیروت ۱۹۸۷.
۱۵. لارنس ، پرین ، ۱۳۶۹ ، تاملی دیگر در باب داستان ، ترجمه : محسن سلیمانی ، چاپ پنجم ، تهران : حوزه هنری.
۱۶. المومنی ، علی محمد ، ۲۰۰۹ ، الحداثه و التجریب فی القصه القصیره الاردنیه . عمان : الیازوری .
۱۷. میرصادقی ، جمال ، ۱۳۸۵ ، عناصر داستان . تهران : سخن ، چاپ پنجم.
۱۸. الناعوری - عیسی: ادب المهجر ، مصر ، دارالمعارف ، ۱۹۶۱ م.
۱۹. نجم ، محمد بویف ، ۱۹۶۳ ، فن القصه ، بیروت : دارالثقافه.
۲۰. ندا ، طه : ادبیات تطبیقی ، ترجمه هادی نظری منظم ، چاپ اول ، نشر نی ، تهران ، ۱۳۸۳ .